

عرب و عجم

نوشته عبدی کلانتری

«عرب و عجم» عنوان فصل چهارم کتاب «مطالعات اسلامی»، نوشته اسلام شناس برجسته مجارستانی - آلمانی ایگناتس گلدتسیهر است. این اثر کلاسیک نخستین بار به زبان آلمانی در سال ۱۸۸۹ منتشر شد و ترجمه انگلیسی آن در دو جلد در سال ۱۹۶۶ به چاپ رسید. چند ماه پیش چاپ تازه ای از آن به همراه پیشگفتار بلندی به قلم محقق ایرانی مقیم نیویورک حمید دباشی در آمریکا منتشر شد.

اسلام شناسی تاریخی: ستون اصلی اسلام شناسی مدرن ایگناتس گلدتسیهر (۱۸۵۰-۱۹۲۱) از مهمترین اسلام شناسان مکتب شرق شناسی آلمانی است که در کنار شرق شناسان بزرگی چون یوزف شاخت، جولیس ولهاوزن، آگوست فیشر، و تئودور نولدکه، اسلام شناسی تاریخی را پایه ریختند. تحقیقات آنها تا این زمان از معتبرترین و مهمترین منابع شناخت دین اسلام است. در کشور ما متأسفانه مکتب فرانسوی لوئی ماسینیون و هانری کوربن و شیفتگی به حکمت یا تئوسوفی، اسلام شناسی تاریخی را تحت الشعاع قرار داد، به نحوی که هنوز بسیاری از منابع این رشته توسط مترجمان توانا و بی طرف به فارسی ترجمه نشده اند.

عرب و عجم: برتری طلبی نژادی عرب

دین اسلام در تقابل نخستین خود با طایفه های قدرت مند عرب و برتری طلبی اشراف منشانه آنها، اصل برابری همه انسانها را توصیه کرد. اما طبق نظر گلدتسیهر، این اصل «تا مدت های مدید هرگز در آگاهی اعراب رخنه نکرد و همواره در رفتار روزمره آنها نادیده گرفته می شد.» (بخش ۱۰۱ مطالعات اسلامی) به هنگام ظهور اسلام، فخر نژادی و قومی عرب وجه غالب برخوردهای نظامی و فرهنگی آنها با اقوام غیر عرب بود. بردگان غیرعرب و غیرمسلمان، حتی نومسلمانان غیر عرب (موالی)، به دیده تبعیض و تحقیر نگریسته می شدند. چنین برخوردی نمی توانست با مشکل مواجه نشود زیرا با گسترش هرچه بیشتر اسلام، سرآمدان دیوانی و فرهنگی غیرعرب، به ویژه ایرانیان، اهمیتی روزافزون می یافتند. بقای فرهنگی دینی

بدوی و قبیله ای، ایجاب می کرد که نومسلمانان یا موالی و فرزندان کنیزانی که به تصاحب مسلمانان مهاجم در می آمدند، از همان منزلت اجتماعی مسلمان عرب بهره مند شوند.

ضرورت دوام سیاسی اسلام پیروزمند، ایجاب می کرد که اصل تساوی همهء مسلمانان، بدون توجه به اصالت نژادی آنها، از سوی رهبران دین تبلیغ شود. در گفته های پیامبر، از جمله در خطابه حج، خطاب به بنی قریش آمده که همهء انسانها فرزند حضرت آدم اند و از خاک برآمده اند و فخر فروشی به تبار اشرافی، در جاهلیت، نزد الله مذموم است. در قرآن نیز همین نکته آمده است: «ای مردم، ما شما را از نر و ماده بیافریدیم. و شما را جماعتها و قبیله ها کردیم تا یکدیگر را بشناسید. هرآینه گرامی ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست.» (سوره ۴۹، آیه ۱۳)

اما گلدتسیهر میان نکوهش فخر فروشی به تبار اشرافی در میان خود اعراب، و اصل «برابری عرب و غیر عرب»، تفاوت قائل است. در کتاب «مطالعات اسلامی»، گلدتسیهر دخالت شعوبی در تولید احادیث و متون مرجع را در سالهای پس از مرگ پیامبر، در جهت استقرار اصل برابری موالی با مسلمانان عرب، مستند می کند. برای نمونه، در متنی که پس از مرگ پیامبر به نام وصیت محمد از گفته های پراکنده او تدوین شد (بر اساس منابع اولیه البخاری، ابوداود، ترمذی و دیگران) - و فرقه شیعی آن را به نام وصیت محمد به علی می شناسد - جمله ای بعدها اضافه شده که می گوید: «عرب هیچ امتیازی بر غیر عرب ندارد مگر به جهت خوف از خدا.» (بخش های ۷۱ و ۷۲ مطالعات اسلامی)

همچنین، در تفسیر سوره الجمعة (۶۳: ۲) که «پیش بینی می کند» اقوام دیگری در آینده به اسلام خواهند پیوست («اوست خدایی که به میان مردمی بی کتاب پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آنها بخواند و کتاب و حکمت شان بیاموزد، اگرچه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند، و بر گروهی دیگر که هنوز به آنها نپیوسته اند.»)، این داستان ابداع شده که به هنگام نزول این سوره، سلمان فارسی حاضر بوده و پیامبر دست بر شانه او گذاشته و گفته است که این مردم (یعنی ایرانیان) به اعتقاد آسمانی دست خواهند یافت. (بخش ۱۱۷، مطالعات اسلامی)

اصل برابری، باعث نشد که در تهاجم به ایران و به اسارت در آوردن ایرانیان، چیزی از برتری طلبی نژادی اعراب کاسته شود. اگر مادر یکی از موالی، کنیزی هنوز آزاد نشده می بود، آن مولا حق دفاع از حیثیت قبیله را نداشت و قادر نبود وظایف «مروت» را به انجام برساند. در تفسیر آیه سوم سوره «النساء»، گفته می شود پیامبر اسلام سعی در جبران این رفتار کرده و میان زن عرب و کنیز تفاوتی قائل نشده است

عبارت «یا هرچه مالک آن شوید» در: «اگر شما را بیم آن است که در کار یتیمان عدالت نوزید، از زنان هرچه شما را پسند افتد، دو دو، و سه سه، و چهار چهار، به نکاح در آورید. و اگر بیم آن دارید که به عدالت رفتار نکنید، تنها یک زن بگیرید یا هرچه مالک آن شوید. این راهی بهتر است تا مرتکب ستم نگردید.» به گفته گلدتسیهر «تنفر ملی [نسبت به ایرانیان] که پیش از اسلام آغاز شده بود سپس با شرایط و روابط تولید شده در اسلام، تشدید گردید.» (بخش ۱۰۴ مطالعات اسلامی). محقق آلمانی آلفرد کریمر کتاب مستقلى در شرح روابط سلسله مراتبى میان اعراب و موالى غير عرب ، پس از پیروزی های اسلام ، تألیف کرده است (همانجا).

صفت «مولا» و جمع آن «موالی» به نومسلمانان غیرعرب اطلاق می شد. گلدتسیهر ریشه های تاریخی این لغت و تحولات تدریجی در معنای آن ، و سپس مقایسه حقوق و وظایف موالی با مسلمانان عرب ، را با جزئیات کامل توضیح می دهد (بخشهای ۱۰۵ تا ۱۱۷ ، مطالعات اسلامی). تحول از اسیر جنگی به برده قبیله، سپس به برده آزاد شده و سرانجام ادغام در قبیله عرب، شجره نامه اکثر موالی بود. کشورگشایی های رو به گسترش اسلام ایجاب می کرد که مقام اجتماعی و حقوقی موالی به تدریج تثبیت شود.

عرب و عجم : برتری طلبی نژادی ایرانی

در میان قبایل عرب ، باسوادان به طور غالب یهودیان و مسیحیان بودند که در مدارس تدریس می کردند. به جز بخش کوچکی از زبندگان عرب که به هنر شاعری می پرداختند و آن عده که با ایرانیان و یونانیان در تماس بودند، مردمان قبایل عرب از خواندن و نوشتن بی بهره بودند. در غزوه بدر، زندانیان جنگی که دارای سواد بودند، در مواردی با آموزش خواندن و نوشتن به مسلمانان ، آزادی خود را با خرید می کردند (بخش های ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲).

با توجه به برتری فکری و فرهنگی ایرانیان به هنگام شکست، آنها پیشرفت خود را در علوم زمان و زبان عربی، تبدیل به حربه ای علیه برتری طلبی و رشک قبایل عرب کردند. بالا آمدن تدریجی آنها در دستگاه دیوانی امپراتوری اسلامی ، خود باعث بروز برتری طلبی نژادی ایرانی و تفاخر به شجره دهگان (الدهاقین بالکبار) نزد آنها شد. اوج نفوذ ایرانیان ، در دستگاه عباسیان بود که خاندان شان با همت و کمک ایرانیان مسلمان شده مخالف با اشرافیت نژادگرای بنی امیه ، بر سرکار آمده بود.

گلدتسیهر می نویسد: «در حکومت اسلام، عربی شدن عناصر غیرعرب و مشارکت آنها در فعالیت ها و پژوهش های علمی جامعه مسلمان، با چنان سرعتی پیشرفت کرد که در تاریخ فکری بشریت نمونه های مشابه آن به دشواری یافت می شود... نَسَب بسیاری از سرشناس ترین مسلمانان صدر اسلام به زندانیان جنگی ایرانی می رسد.» (بخش ۱۱۴ مطالعات اسلامی). ابن اسحاق، که یکی از منابع اصلی زندگی نامه پیامبر و شروع نهضت اسلامی را فراهم کرده، خود نواده یک زندانی جنگی بوده است.

شعوبیه: بیداری و مقاومت ایرانی / یا فروختن روح خودی به متجاوز؟

شعوبیه یا «اهل تسویه»، نهضتی بود خواهان برابری عرب و غیرعرب در سرزمین های تسخیرشده به دست اسلام. گلدتسیهر اعتقاد دارد شعوبیه در وهله اول گروهی از مؤلفان و پژوهشگران بودند و نه جمعیتی شورشی از عوام. (بخش ۱۴۷). اوج نفوذ و اهمیت شعوبیه در سده های دوم و سوم هجری بود که برابری عرب و عجم را پرچم مبارزه خود قرار داد. حتا در مواردی از این نیز فراتر رفته برتری نژاد ایرانی را بر عرب تبلیغ کرد. یک نویسنده همان عصر (جاحظ، کتاب الیابان) می نویسد خاندان اموی عرب بود اما عباسیان عجم یا خراسانی بودند. وزرا و دیوانیان دربار عباسی را ایرانیانی تشکیل می دادند که آزادانه اعراب را به سخره می گرفتند و برتری نژادی و فرهنگی خود را به رخ می کشیدند.

دو قرن نخست ورود اسلام به ایران، از لحاظ بررسی های تاریخی، پرسش های مهمی را پیش پای پژوهشگران گذاشته که تا همین امروز بر سر پاسخ آنها مجادله می شود. پرسش اصلی این است: واکنش واقعی ایرانیان در برابر تهاجم، یا به تعبیری تجاوز عرب، طی این دو قرن چه بود؟ پذیرش اسلام به چه صورت انجام شد، با زور و سپس تقیه؟ یا با اشتیاق و داوطلبانه، که سپس ادغام عناصر سیاست و فرهنگ ایرانی پیش از اسلام را نیز به دنبال داشت؟ تردیدی نیست که اهمیت این دویست سال تنها منحصر به تاریخ ایران نیست، بلکه برهه مهم و دورانسازی را در «جهانی شدن» اسلام شکل می دهد، یعنی جدائی از قومیت عرب - تبدیل از یک دین بدوی طایفه ای به یک دین جهانی. در اینجا دو «تقلیب» مهم تاریخی روی می دهد: تقلیب اسلام از یک سو و تقلیب تمدن ایرانی از سوی دیگر.

سرداران و جنگجویان خاندانهای ایرانی در این دوره را می توان به دو گروه تقسیم کرد؛ گروهی پرچم قیام علیه عرب برافراشتند، مانند بابک خرم دین. و گروهی که اسلام آوردند و به دستگاه عباسیان پیوستند، مانند ابومسلم و افشین که قیام بابک را به خون کشید. از دیدگاهی ناسیونالیستی، ابومسلم و افشین

خودفروختگانی بودند که تمدن ایرانی را به قیادت اسلام در آوردند، اما اکثر تاریخ نویسان، با همان روحیه ناسیونالیستی، این دو را قهرمانان واقعی نجات ایران ترسیم می کنند.

اما گلدتسیهر در مورد افشین می نویسد: «این سپه سالار دستگاه خلیفه معتصم و از اهالی سمرقند (سغدیانان) ، انقلاب بابک را که انقلابی بس خطرناک برای اسلام بود، سرکوب کرد. از سوی دیگر، افشین، سرداری که سپاهیان خلیفه را در نبرد با مسیحیان رهبری می کرد و نقشی برجسته در نبردهای مهم اسلام به عهده داشت، خود چنان نسبت به اسلام سُست باور بود که دو مبلغ مسلمان را به جرم تلاش برای تبدیل یک معبد به مسجد ، به شدت مجازات نمود؛ افشین قوانین اسلامی را به سُخره می گرفت و — طبق شهادت ایرانی دیگری که اسلام آورده بود — گوشت حیواناتی را که به شیوه خفه کردن ، کشته شده بودند، مصرف کرده (کاری انزجارآور برای مسلمین)، و دیگران را نیز به این کار تشویق می کرد: با این ادعا که گوشت با این شیوه ذبح، از گوشت ذبح اسلامی تازه تر می ماند... او رسوم ختنه و دیگر آداب مسلمانان را مسخره می کرد. در مقام یک مسلمان، او هرگز از خواندن کتابهای مذهبی ملت خود (ایران) دست نکشید و این کتابها را در نسخه های اعلائی مزین به طلا و جواهرات، محفوظ نگه می داشت. در همان حال که دشمنان خلافت اسلام را تارومار می کرد، رویای احیای امپراتوری ایرانی و «دین سپید» را در سرداشت. او اعراب، مغربی ها، و ترک های مسلمان را خوار می شمرد. افشین اعراب را همچون سگانی می دانست که باید استخوانی جلوی شان انداخت و سپس با چوب بر سر آنها کوفت.» (بخش ۱۵۰ ، مطالعات اسلامی).

در مورد تعبیر نقش تاریخی ابومسلم، جامع ترین پژوهش، توسط غلامحسین یوسفی، با عنوان «ابومسلم سردار خراسان» در سال ۱۳۵۶ منتشر شده است. سلطه عنصر ایرانی در امپراتوری اسلامی ، سرانجام خود مقهور نفوذ ترکانی می شود که تازه اسلام آورده بودند.

جنبش شعوبی، مشوق و گسترنده آگاهی ملی نوینی علیه تفوق عرب بود. اما این نهضت فرهنگی - ادبی همزمان نهضتی اسلامی نیز بود. خصلت تناقض آمیز شعوبی همین دو وجه طرد عرب و باطنی کردن دین عرب است. آگاهی ایدئولوژیک نهضت فرهنگی شعوبی، معطوف به احیای عظمت تمدن ایرانی و بازگشت خسروان و تا اندازه ای نجات زبان فارسی بود. اما همین جنبش ، تلاشی در راه احیای ادیان ایرانی نکرد (هرچند از نظر گاه ارتدو کسی دینی، شاخه هائی از شعوبیه متهم به «زندقه» و الحاد شدند). این پدیده را چگونه می توان توضیح داد؟

متفکر ایرانی مقیم آلمان، آرامش دوستدار، با رجوع به کتاب گلدتسیهر تعبیری بی سابقه و تفکربرانگیز از شعوبی گری ایرانی ارائه می کند. او در کتاب «امتناع تفکر در فرهنگ دینی»، در تحلیل تاریخی اش از «برخورد و آمیزش اسلام با جامعه ایرانی» نخست با استفاده از مفهوم «جامعه زدایی» به معنی سترون کردن قهرآمیز محیط رشد عناصر فرهنگی غیر اسلامی و پناه بردن بالاجبار به حمایت اسلام (ص ۷۴)، ادعا می کند که اگر عرب با نیروی اسلام به ایران حمله نمی کرد، و در تجاوز سیاسی - فرهنگی خود پیروز نمی شد، و از «کالبد بیگانه ایرانی» تغذیه نمی کرد، به احتمال زیاد در زادگاه بومی خود، به تدریج از میان می رفت. آرامش دوستدار می نویسد: «این تنها مورد تاریخی است که قومی به نیروی دینش، آنهم با چنین شتابی، از نیستی به هستی مطلق تاریخی می رسد و دینی به زور تجاوز قوم حاملش نه تنها از بی تاریخی نسبی پا به عرصه تاریخ می نهد، بلکه در تعیین تاریخی سرزمین های مغلوب از آن پس عامل منحصر به فرد می گردد.» (ص ۷۷) آنچه برخی تاریخنگاران به «دموکراسی اسلامی» و تمایل «داوطلبانه» ایرانیان به پیوستن به آن اشاره کرده اند، طبق این برداشت، افسانه ای بیش نیست.

اما در تعبیری که به روانکاوی تاریخی نزدیک تر است، آرامش دوستدار نخست می پرسد چرا ما ایرانیان، به جای «اسلام»، عرب را عامل تجاوز می دانیم؟ این پرسش از این رو مطرح می شود که جدایی تاریخی عرب از اسلام، به معنی رخنه درونی اسلام در تمدن ایرانی است. شعوبیه یکی از راههای این رخنه درونی است. آرامش دوستدار می نویسد، معنای حمایت عباسیان از گرایش شعوبی برای فرهنگ ایرانی این است که «مردم این سرزمین با فرو انداختن بار جسمی و ظاهری عرب از دوش خویش، روح خود را به اسلام می فروشند. ماهیت شعوبی در این است که ما را رفته رفته در استیلای دیرپای عباسیان بر ایران به اسلامیان مادرزاد تبدیل می کند.» (ص ۱۵۳)

به گفته آرامش دوستدار «عرب هستی خود را از اسلام دارد و بدون آن هرگز نمی توانسته است پا به صحنه تاریخ گذارد... شعوبیت به معنای واکنش مؤثر در برابر سیادت عرب، خود از منشأ قرآنی برمی خیزد یا بدان متوسل می شود... همه انواع و اقسام «اسلامهای راستین» بئس البدلهای این منشأ شعوبی اند.»

به تعبیر دیگر، شکست نهایی عرب از عجم همزمان به معنی پیروزی روحی اسلام بر ایرانی است. این «آمیزش وجودی» از این پس به معنی تفکیک ناپذیر بودن ایرانی و مسلمان خواهد بود. کاری که نه یونان و نه مغول توانست انجام دهد، یعنی «جعل ماهیت»، توسط دین نوین تحقق می پذیرد. آرامش دوستدار می

نویسد: «دشمنی با عرب در واقع تشبثی است برای دفاع از خودمان.» (ص ۱۶۱) اگر این تعبیر آرامش دوستدار درست باشد، شعوبی خوبی بخشی از کاراکتر ایرانی، یا طبیعت ثانوی ما شده است؛ از همین رو هرگز قادر نبوده ایم با نگاهی انتقادی با دین خوبی تاریخی و روانی خود رویارو شویم. شعوبیت به ما کمک می کند که غرور ملی خود را پس از تجاوز حفظ کنیم و به «ایرانیت» خویش ببالیم.

منابع:

ایگناتس گلدتسیهر

Ignaz Goldziher, **Muslim Studies**, Edited by S. M. Stern;
with a new introduction by Hamid Dabashi.
Aldine Transactions, Us and UK 2006

آرامش دوستدار، امتناع تفکر در فرهنگ دینی، انتشارات خاوران، پاریس، ۱۳۸۳ -
نسخه اول: «الفا» شماره های یکم تا پنجم، ۱۳۶۱.

عبدالحسین زرین کوب، دو قرن سکوت (چاپ سال ۱۳۴۳، چاپهای پس از انقلاب
قابل اعتماد نیستند).

پیوست:

درباره مقدمه حمید دباشی بر چاپ جدید مطالعات اسلامی گلدتسیهر

چاپ تازه کتاب گلدتسیهر پیشگفتار بلندی در حدود هشتاد صفحه دارد که بسیار خواندنی است. این پیشگفتار را پرفسور حمید دباشی، جامعه شناس و استاد مطالعات خاورمیانه در دانشگاه کلمبیا نوشته است. هدف این پیشگفتار، بحث درباره این کتاب یا آثار دیگر گلدتسیهر نیست. مقاله بلند پرفسور دباشی دفاعیه ای است از گلدتسیهر در برابر دو گروه که با مقاصد سیاسی، قصد بی اعتبار کردن این اسلام شناس برجسته را دارند. این حملات از یک سو، از جانب تحلیلگران محافظه کار به ویژه کسانی که تمایلات ایدئولوژیک صهیونیستی و ضد اسلامی دارند انجام می گیرد، و از سوی دیگر، ادوارد سعید و پیروان او — که به نام پژوهشگران پسااستعماری (پست کولونیال) شهرت دارند — بدون آشنایی با آثار گلدتسیهر، او را شرق شناس آلت دست امپریالیسم خطاب کرده اند.

پژوهشگری به نام رافائل پاتایی، با استفاده از دفتر یادداشت‌های گلدتسیهر، نخستین زندگی‌نامه او را به زبان انگلیسی با عنوان «تصویری روانشناسانه» منتشر کرده است. رافائل پاتایی در این زندگی‌نامه ضمن به رسمیت شناختن «نبوغ» و کیفیت برتر تحقیقات گلدتسیهر، به او حمله کرده و گلدتسیهر را متهم می‌کند که به دین خود، یهودیت، پشت کرده و سرسپرده اسلام شده، یا خود را به اسلام فروخته است. رافائل پاتایی، که به گفته خودش تمایلات آشکار و افراطی صهیونیستی دارد، با زندگی‌نامه ای که نوشته قصد تخریب شخصیت و آثار گلدتسیهر را دارد. پرفسور دباشی با استفاده از اطلاعاتی که در همین زندگی‌نامه آمده، تعبیری موجه‌تر، دقیق‌تر، و همدلانه‌تر از مسیر فکری گلدتسیهر به دست می‌دهد، از جمله آشنائی او با اسلام، سفرش به مصر (مطالعه در الازهر) و سوریه و کشورهای عربی بهنگام جوانی، مشارکت در، و همدردی با حرکت‌های ضداستعماری، فاصله گرفتن از جنبش رو به رشد صهیونی برای استقرار دولت یهود در خاک فلسطین، و بسیاری حقایق دیگر زندگی این محقق یکتا.

از سوی دیگر، در کتاب پرآوازه «شرق‌شناسی» (اوری ین تالیسم) نیز، ادوارد سعید، استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه کلمبیا، چند بار از گلدتسیهر نام می‌برد و، بدون بررسی نوشته‌های او، این اسلام‌شناس را در کنار دیگر شرق‌شناسان، مسبب تولید نوع خاصی از دانش در باره شرق و اسلام می‌داند که در خدمت مقاصد استعماری به کار گرفته شده است. ادوارد سعید با آثار شرق‌شناسان فرانسوی و بریتانیایی به مراتب بیشتر از مکتب شرق‌شناسی آلمانی آشنا بود و بسیاری از انتقادات او، نیک که بنگریم، نمی‌تواند با سهولت در مورد آثار کسانی چون گلدتسیهر به کار گرفته شود. ادوارد سعید با این کم‌دقتی، ناخواسته و بدون رعایت انصاف، اهمیت انکارناپذیر بررسی‌های گلدتسیهر و دینی را که همه محققان بومی و مسلمان نسبت به او دارند، نادیده گرفت.

انتقاد آقای حمید دباشی به ادوارد سعید، ضمن همدردی با دیدگاه سیاسی دوست و همکارش در دانشگاه کلمبیا، فراتر از اهمیت گلدتسیهر، به محدودیت‌های خود رشته (دیسپلین) مطالعات پسااستعماری، به عنوان نوعی از تحلیل گفتار، می‌پردازد و اشاره می‌کند آنچه که در وهله اول در این روش (و «تبارشناسی» های میشل فوکو) به نظر تازه و بدیع می‌آید، در حقیقت، حدود یک قرن است که در رشته دیگری به نحو عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر کاویده شده است. این رشته، جامعه‌شناسی معرفت است که ریشه‌های آن به مارکس (ایدئولوژی آلمانی) و آثار ماکس وبر، ماکس شلر، کارل مانهایم، رابرت مرتون و بسیاری دیگر باز می‌گردد. شاید بتوان نتیجه گرفت که بن‌بست‌ها و ناکارایی‌های کنونی رشته مطالعات

پسااستعماری را می توان با رجعت به سنت غنی و پردامنه تر جامعه شناسی معرفت (جامعه شناسی شناخت) و نیز شاخه ای از آن به نام جامعه شناسی روشنفکران، بهتر درمان کرد.

/// عبدی کلانتری